



پای حمایت از معلولان می‌لنگد

دنیایی پر از ندیدن، نشنیدن و نرفتن!

■ زینب شکوهی طریقی

سکوت آتلور هم که می‌گویند نشان‌ه رضایت‌نیست گاهی مجبورند که سکوت کنند. ماندن همیشه نشانه رضایت خاطر نیست گاهی می‌مانند، حرکت نمی‌کنند و اصلاً قدم نمی‌زند فقط به این خاطر که نمی‌توانند بپروند. چشم بیستن همیشه از سر آرامش نیست چون هستند کسانی که با دنیایی از دلنگرانی مجبورند با چشم بسته زندگی کنند. دیدن، شنیدن و حرکت کردن سه ویژگی هر انسان و موجود زنده‌ای است که برای ادامه حیاتش به همه اینها نیاز دارد.

کوگوش شنو!؟!

■ محبوبه میرزایی، ۴۵ساله، ناشنوا

ما که قید خوشی‌ها خوشگذرانی‌های دوران جوانی مان رازدیم همانطور که یاد گرفتیم بخش مهمی از روزهای پرانرژی نوجوانی مان را تنها به بهانه نشنیدن ندیده بگیریم اما خدا کبلی به فکر باشنده؛ منظوم همان کسانی است که دستشان می‌رسد و توان انجام کاری را دارند ولی نمی‌کنند. همیشه یک سؤال گوشه ذهنم ماند و هیچ کس هم اقتدر اهمیت نداد که بتواند جواب سوآلم را بدهد. من می‌خواهم بدانم اگر همین مسئولان شهری که در رأس تصمیم‌گیری‌های اجرایی و عمرانی شهر قرار دارند خودشان فرزند ناشنوا داشتند هم‌بظوری تفاوت نسبت به قضیه رفتار می‌کردند؟ ما ناشنواها نسبت به معلولان حرکتی در دریافت امکانات سازمان‌های خدماتی مثل بهزیستی تفاوت‌های بسیاری داریم. معمولاً اگر بخواهند سرویس، خدمات، امکانات و حتی معلم در اختیار معلولان بگذارند معلولان حرکتی معمولاً نیاز به رانندگی ندارند چون سرویس دارند اما ما ناشنواها ن در دو طرف باید آسیب ببینیم چون نه تنها در شهر امکانات ترددی برای ما وجود ندارد بلکه اگر هم خدمان بخواهیم رانندگی کنیم با مشکلات زیادی روبه‌رو هستیم. مثلاً هر سال تعداد محدودی مجوز طرح ترافیک به معلولان داده می‌شود و ما اگر بخواهیم خدمان با وسایل نقلیه عمومی تردد کنیم مشکلاتمان چندصد برابر می‌شود. جای تأسف است که باید بگوییم مردمان هم این روزها بر خلاف گذشته اصلاً مسئولان ما نیست؛ یا من توجه نمی‌شوند مشکل جسمی داریم یا اگر متوجه شوند به خودشان زحمت نمی‌دهند که کمی در مقابل شرایط ما کوتاه بیایند. حتی وقتی برای یک کار اداری مراجعه می‌کنیم متأسفانه کسی نیست که بتواند با توجه به شرایط ما سوآل‌اتمان را جواب بدهد همین نبودن با‌عایت می‌شود کلافه شویم. قید بیرون آمدن و کلیت نرفتن را بریزیم، فقط به خاطر اینکه کسی دستش به دست هم داده‌اند و اینچمن ناشنوايان یا گروه‌های نمایشی متفاوتی مثل دستان گویا را راه‌اندازی کرده‌اند و اگر نه دیگر خودمان هم باورمان می‌شد که به درد هیچ کاری نمی‌خوریم. همه ناگفته‌ها به کنار، ندانستن تفریح و کار مناسب به کنار، تلف شدن دوران جوانی هم به کنار اما نمی‌شود از آخر و عاقبت این اوضاع، ازدواج نکردن و تشکیل زندگی ندانن به راحتی گذشت…

کسی دستمان را نمی‌گیرد

■ علی ابوفاضلی، ۳۳ساله، نابینا

من هیچ چیز نمی‌گویم. ادعای سختی رفت و آمد و زندگی و کار در این شهر را هم ندارم، فقط یک لحظه خودتان را جای ما بگذارید. دستمال بردارید چشم‌تان را ببندید و نمی‌گویم در خیابان در نزدیک‌ترین پیاده‌رو قدم بزنید و بپروید. می‌خواهم بشمارم دید چند بار با مواعنی روبه‌رو می‌شود که به بدنتان و پاهایتان آسیب می‌رساند؟ چند بار به لبه جدول‌ها، ترده‌های خیابان و بلوک‌های مسدود کردن کوچه محکم برخورد می‌کنید؟ دقیقاً چند بار تا مرز زمین خوردن و آسیب دیدن پیش می‌روید؟ یا خودتان فکر کرده‌اید که هر کدام از این موانعی می‌تواند اقتدر ناگهانی در زمان قدم زدن‌تان ظاهر شود که شما با سر زمین بخورید؟

همه اینها تنها بخشی از مشکلات ما آن هم مربوط به تردد کردن در پیاده‌روها است حالا تصور کنید ما باید از خیابان عبور کنیم، پله‌های پل هوایی را بالا برویم، به ایستگاه اتوبوس برسیم، سوار ماشین شویم، داخل مترو برویم… باز هم وقتی همه این مشکلات را کنار هم بگذاریم با همه اینه‌شان به این فکر کنید که همه اینها مشکلات مربوط به رفت و آمد مادر سطح شهر است در حالی که ما نمی‌توانیم رانندگی کنیم. اغلب راننده‌های اتوبوس و تاکسی هم با وجود اینکه متوجه شرایط ما می‌شوند کمک که نمی‌کنند هیچ راهشان را با سرعت کج می‌کنند مبدا مجبور شوند چند لحظه بیشتر از دیگران برای ما وقت بگذارند. خدا نکند مجبور شویم برای انجام یک کار اداری وارد سازمان یا شرکتی شویم و انجام کارها را بر عهده بگیریم. یعنی در حین رفت و آمد ما مدام باید در گیر این باشیم که کجا برویم، کدام‌جا

حالا تصور کنید کسی باشد که نتواند ببیند، بشنود و راه رود نه به خاطر اینکه دوست ندارد نه، او از روی جبر است که وادار به همه این نداشته‌هاست. می‌خواهد اما نمی‌بیند، می‌خواهد اما نمی‌شنود، مستأصل است اما پای رفتن و دست گرفتن ندارد چون معلول است. انصاف نیست همه این نداشته‌ها تنها در یک کلمه معلول خلاصه شود و از همه بدتر اینکه انصاف نیست همه مشکلات و سختی‌های زندگی یک معلول فقط و فقط در محدودیت‌هايش خلاصه شود. انصاف نیست کسی در طلایی‌تر ترين روزهای زندگی‌اش، در

مربوط به کار ماست، در کدام صف قرار بگیریم یا اصلاً صف کجای اتاقی قرار دارد. حدود پنج سال پیش برای انجام یک کار درمانی راهی برلین شدم و آنجا بود که تازه متوجه تفاوت‌های رفتاری مسئولان شهری آن کشور در قبال معلولان‌شان شدم. در بیمارستان‌ها و ادارات دولتی برلین برای هر گروه از معلولان هشدارهای مخصوص خودشان استفاده می‌شود مثلاً برای کمک‌به ناشنواها نوارهای رنگی و فلش‌های برجسته روی دیوار‌ها نصب کرده‌اند؛ یک فایل صوتی مخصوص راهنمای نابینایان مدام در حال پخش است و برجستگی‌های فلش‌های نصب شده هم به جهت‌گیری هنگام حرکت کمک می‌کند اما در کشور ما اگر چشم نداشته باشی هیچ کاری نمی‌توانی انجام بدهی، یعنی در حین رفت و آمد و انجام کارها اقتدر آسیب می‌بینی که ترجیح می‌دهی بیرون نروی جای تعجب ندارد؟

برای کنترل موتورسیکلت‌ها نصب شده همه تنها بخشی از مشکلات ما است که اصلاً فکری برای آنها نمی‌شود فرقی هم نمی‌کند در تهران باشی، کرج یا اصفهان اصلاً فرقی نمی‌کند در کلاتشهرها باشی یا شهرهای کوچک، اگر معلول باشی هر جا که باشی اوضاع همین است. همه جای این کشور اگر بخواهی با معلولیت در پیاده‌رو حرکت کنی باید پذیری که یک جایی طوری چرخت یا عصبانیت‌گیر کند که با کمک سه مرد سالم هم نشود در آوردش. نکته جالب در مورد ما معلول‌های جسمی اینجاست که ما معمولاً در یک بخش از بدنمان مشکل داریم اما به واسطه محدودیت‌هایی که وجود دارد باید قید بقیه ظرفیت‌ها و توانایی‌هایمان را هم بزنیم. مثلاً ما دوستانی داریم که فقط مشکل شنوایی دارند در حالی که دست‌ها، چشمان و پاهای سالمی دارند و هزار و یک کار مختلف می‌توانند انجام دهند. در طرف دیگر ما معلولانی داریم که اگر چه مشکل حرکتی دست و پا دارند اما اکثر مواقع از ضرب هوشی بالا و قدرت بیان بسیار خوبی برخوردارند حتی چشم‌های قوی هم دارند اما به خاطر مشکل حرکتی‌شان دیگر به آنها اعتماد نمی‌شود این کجایش انصاف است؟ ما فقط در بخشی از کارایی بدنمان مشکل داریم اما چرا کسی پیشقدم نمی‌شود و از این همه نیروی آماده‌به‌کار با کارایی بالا استفاده نمی‌کند؟ در این بین کاری از دست‌خودمان هم ساخته نیست چون ما سال‌ها تلاش کردیم تا توانستیم علاوه بر خانواده‌مان، فامیل، دوست، همسایه و آشنا را از مشکلاتمان مطلع کنیم. کلی تلاش کردیم تا توانستیم دید درستی نسبت به شرایطمان در اطرافیان ایجاد کنیم، دیگر نمی‌توانیم راه بیفتیم در خیابان و برای تک‌مرد مردم شرایطمان را بازگو کنیم. مردم هم بی‌مهر شده‌اند گاهی اوقات ما باید چندین دقیقه کنار خیابان منتظر بمانم تا یک خودرودار با خیال راحت ماشینش را پارک کند و من بتوانم از بین ماشین‌ها یک مسیر برای خودم ویلچرم پیدا کنم. برای خودم پیش آمده که وقتی جایی به کمک نیاز داشته‌ام مردم کاملاً بی‌تفاوت از کنارم رد شده‌اند و فرته‌اند. گاهی حتی نیاز داشتم ویلچرم چند سانت بلند نشود تا از مانعی رد بشوم نمی‌دانم تجربه کرده‌اید یا نه؟ اینچیز وقت‌ها مدام چشم‌ها دنبال کسی می‌گردد که رد بشود و نگاه‌ها خود نشان می‌دهد که ما کمک می‌خواهیم ما اغلب مردم این روزها حتی اگر متوجه نگاه‌ها و نیازهایمان هم شوند باز هم بی‌تفاوت رد می‌شوند.

سبک زندگی

سبک زندگی ۸۸۴۹۴۷۱

سبک همدلی

احمد دست ندارد و فاطمه پا

پرواز یک زوج با بال شکسته

احمد و فاطمه هر دو ۲۶ سال دارند اما احمد دو دست ندارد و فاطمه دو پا احمد با دستانی که ندارد حیاط خانه را آبیاری می‌کند، چارومی‌کشد، خله‌رامرتب می‌کند و فاطمه هم روی صندلی چرخ‌دار برای شوهرش آشپزی می‌کند طرف‌ها را می‌شوید و گردگیری می‌کند…

این زوج معلول در گوشه‌ای از آسایشگاه کهپر یک‌زک و در شهر کی مسکونی که قطعه‌ای از بهشت نامیده می‌شود، زندگی می‌کنند؛ شهری کی که با خانه‌هایی یک شکل شده و بیش از ۴۵ زوج معلول سال‌هاست در آنجا سکونت دارند و زندگی مشترکشان را در سایه همدلی و صمیمیت سپری می‌کنند.

احمد نقاشی می‌کند، در معرق کاری استاد است و در اجرای تئاتر و خواندن در نوع خودش بی‌نظیر. فاطمه هم همین طور، او هم اهل هنر است و ذوق هنری دارد. احمد از روزگار کودک خود اینگونه می‌گوید: «پدر و مادرم مرا به بهزیستی سپردند و کودکی من در شیرخوار گاه گذشت. از همان ابتدا فهمیدم که جز خدا هیچ کس را ندارم اما حالا با وجود فاطمه همه چیز دارم.»

احمد دست ندارد اما حلقه از دواجش را با زنجیر به گردنش آویخته تا ببیندش را با همسرش محکم‌تر کند. او عاشق همسرش است و می‌گوید: «چهار سال پیش، صبح یک‌روز پاییزی وقتی داشتم به کلاس می‌رفتم فاطمه را دیدم که توی آسایشگاه روی ویلچر نشسته بود. وقار و سنگینی‌اش توجهم را جلب کرد و این بود که توسط یکی از دوستانم از او خواستگاری کردم.» اما فاطمه چه چیزی در احمد دید که به خواستگاری او جواب بله گفت؟ فاطمه می‌گوید: «وقتی غرور مراه‌ناش را دیدیم، نتوانستم جواب رد بدهم. حالا هم از اینکه در کنار شوهرم و با امکاناتی که آسایشگاه کهپر یک برایشان در نظر گرفته، راحت زندگی می‌کنم بسیار خوشحالم.»

احمد همه زندگی‌اش را سرشار از امید می‌داند؛ به ویژه از وقتی که با فاطمه عهد زناشویی بسته است. احمد می‌گوید: «وقتی حتی دو تا انگشت پاداری و پا آن می‌توانی کار کنی یادو تا چشم‌داری که می‌توانی زیبایی‌های زندگی را ببینی، یعنی هستی و این بودن یعنی امید.»

احمد از اینکه معلول است اصلاً ناراحت نیست. خودش می‌گوید: «تفاقی خیلی هم خوشحالم. احساس می‌کنم پیش خدا رو سفیدم. خدا من را خیلی دوست دارد. محال است او از چیزی بخواهم و ندهد. وقتی می‌دانم خدا وجود دارد و پناه من است، چرا امیدوار نیاشم؟ همه می‌گویند «خدا» اما من معتقدم «خودا» کافی است تا خودت را بشناسی و یک‌اه از ته دل بکشی. آن وقت خیلی راحت حضور خدا را از نزدیک حس می‌کنی.»

فاطمه هم گفته‌های همسرش را تأیید می‌کند و ادامه می‌دهد: «معلولیت شاید سخت باشد اما محدودیت نیست. البته متقوله ازدواج در افراد معلول موضوع مهم و پیچیده‌ای است چراکه پیدا کردن یار و همراه زندگی که شرایط تو را به عنوان یک معلول بپذیرد، بسیار مشکل است اما در زندگی مشترک خیلی از این محدودیت‌ها به چشم نمی‌آید و برای زن و شوهر فارغ از معلولیتشان فرصتی برای تجربه‌های تازه و لذت‌بخش است.»



شهرمان را کامل طراحی کنیم

این افراد کسانی هستند که به اندازه کافی با مشکلات متعدد در طول روز و انجام کارهایشان روبه‌رو هستند. وقتی معلولی با همه قدرت‌های نادیده گرفته شده‌اش برای تردد در سطح شهر مشکلات زیادی را باید پشت سر بگذارد، مرور همه این مشکلات سرباری می‌شود بر مشکلات قبلی و او را تا مرحله خشم پیش می‌برد. البته هستند معلولانی که در مواجهه شدن با مشکلات شهری دچار افسردگی می‌شوند.

طبق آخرین آمار سرشماری عمومی نفوس و مسکن مرکز آمار حدود ۷ درصد جمعیت شهر تهران را سالمندان و معلولان تشکیل می‌دهند. اگر چه در نگاه اول ممکن است این آمار بسیار کوچک و کم‌اهمیت به نظر برسد اما وقتی مهم می‌شود که بدانیم ۱۰:۱ حتی اگر مشکلات قبلی و او را تا مرحله خشم پیش می‌برد. البته هستند معلولانی که در مواجهه شدن با مشکلات شهری دچار افسردگی می‌شوند.

طبق آخرین آمار سرشماری عمومی نفوس و مسکن مرکز آمار حدود ۷ درصد جمعیت شهر تهران را سالمندان و معلولان تشکیل می‌دهند. اگر چه در نگاه اول ممکن است این آمار بسیار کوچک و کم‌اهمیت به نظر برسد اما وقتی مهم می‌شود که بدانیم ۱۰:۱ حتی اگر مشکلات قبلی و او را تا مرحله خشم پیش می‌برد. البته هستند معلولانی که در مواجهه شدن با مشکلات شهری دچار افسردگی می‌شوند.

طبق آخرین آمار سرشماری عمومی نفوس و مسکن مرکز آمار حدود ۷ درصد جمعیت شهر تهران را سالمندان و معلولان تشکیل می‌دهند. اگر چه در نگاه اول ممکن است این آمار بسیار کوچک و کم‌اهمیت به نظر برسد اما وقتی مهم می‌شود که بدانیم ۱۰:۱ حتی اگر مشکلات قبلی و او را تا مرحله خشم پیش می‌برد. البته هستند معلولانی که در مواجهه شدن با مشکلات شهری دچار افسردگی می‌شوند.



طبق آخرین آمار سرشماری عمومی نفوس و مسکن مرکز آمار حدود ۷ درصد جمعیت شهر تهران را سالمندان و معلولان تشکیل می‌دهند. اگر چه در نگاه اول ممکن است این آمار بسیار کوچک و کم‌اهمیت به نظر برسد اما وقتی مهم می‌شود که بدانیم ۱۰:۱ حتی اگر مشکلات قبلی و او را تا مرحله خشم پیش می‌برد. البته هستند معلولانی که در مواجهه شدن با مشکلات شهری دچار افسردگی می‌شوند.

■ میثم مسلمی، کارشناس شهری

انسان‌ها بسته به جنسیت، سن و حتی قومیت‌هایشان نیازهای متفاوتی دارند؛ اگر چه خانواده‌ها در رأس گروه‌های رفیع نیاز هستند اما بخش مهمی از این نیازها هم به نسبت همسن و سال‌هایش فرق می‌کند. این تفاوت‌ها را تا حدی می‌توانیم در نظر بگیریم و برای آنها راهکارها را پیدا کنیم.

این تفاوت‌ها را تا حدی می‌توانیم در نظر بگیریم و برای آنها راهکارها را پیدا کنیم.

این تفاوت‌ها را تا حدی می‌توانیم در نظر بگیریم و برای آنها راهکارها را پیدا کنیم.

این تفاوت‌ها را تا حدی می‌توانیم در نظر بگیریم و برای آنها راهکارها را پیدا کنیم.

این تفاوت‌ها را تا حدی می‌توانیم در نظر بگیریم و برای آنها راهکارها را پیدا کنیم.

این تفاوت‌ها را تا حدی می‌توانیم در نظر بگیریم و برای آنها راهکارها را پیدا کنیم.